

An Observations on the Shabrangnameh Collection

Mahmoud Rezaei Dasht Arzhaneh*

Persian Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Shiraz University-
Shiraz, Iran

Abstract

Shabrangnameh, after Shahnameh, is one of the most important epic works from unknown poet, which is probably written in the sixth century. It is about the revenge of Shabrang, the boy of Deev-e Sepid (the White Demon), from the Rostam and Iranians. Shabrang, when was informed of the death of his father by Rostam, was seeking revenge on Iranians. At first, he killed Ovlad, the ruler of Mazandaran and since he is not self-sufficient, his mother Mahyar sits on the throne of Mazandaran. Then, according to the order of the mother, he went to Iran to retaliate, and after many wars and escapes, he was defeated by Iranians, and fled to Turan. His mother, Mahyar, after being captured, became the wife of Bahram Goodarz. This collection, recently revised by AbolFazl Khatibi and Gabrielle van den Berg wisely, contains interesting subjects in the epic literary range. Despite the careful consideration of the correctors, it seems that there are some shortcomings or omissions in the recording and writing of some of the verses in this work that the author has tried to offer a more precise recording of such distortions with a critical view, by referring to the version of the alternatives and other related resources. In the end, some of the vagueness of this work is also mentioned.

Keywords: Shabrang Nameh, Correction and Explanation of Verses.

فصل نامه متن شناسی ادب فارسی (نوع مقاله: پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم

شماره چهارم (پیاپی ۴۴)، زمستان ۱۳۹۸، صص ۳۱-۴۶

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۱

Doi: [10.22108/RPLL.2018.111413.1321](https://doi.org/10.22108/RPLL.2018.111413.1321)

ملاحظات درباره منظومه شبرنگ نامه

محمود رضایی دشت ارژنه *

چکیده

شبرنگ نامه از سراینده‌ای ناشناس و یکی از منظومه‌های پهلوانی مهم پس از شاهنامه است. این اثر که گویا در سده ششم سروده شده است درباره کین ستانی شبرنگ، پور دیو سپید، از رستم و ایرانیان سخن می‌گوید. شبرنگ پس از اینکه درمی‌یابد رستم پدرش را کشته است، در پی کین خواهی از ایرانیان برمی‌آید. او ابتدا اولاد، فرمانروای مازندران، را می‌کشد و چون خود فرهمند نیست، مادرش مهیار بر تخت سلطنت مازندران می‌نشیند. سپس بنابر فرمان مادر برای کین خواهی، روانه ایران می‌شود و پس از جنگ و گریزهای بسیار با ایرانیان شکست می‌خورد و به توران می‌گریزد. مادرش مهیار نیز پس از اسارت، زن بهرام گودرز می‌شود. ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ این منظومه را به تازگی به شکلی عالمانه تصحیح کرده‌اند. این اثر در بردارنده بن‌مایه‌های نغزی در گستره ادب حماسی است. با وجود دقت نظر تصحیح‌کنندگان شبرنگ نامه، به نظر می‌رسد در ضبط و نویسی برخی از ابیات این منظومه، کاستی‌ها یا لغزش‌هایی راه یافته است. نگارنده این پژوهش می‌کوشد با دیدی انتقادی و با مراجعه به نسخه‌بدل‌ها و دیگر منابع مرتبط، نویسی‌های پیشنهادی سازوارتری را ارائه دهد. در پایان نیز به برخی از ابهام‌های این منظومه اشاره می‌شود.

واژه‌های کلیدی

شبرنگ نامه؛ تصحیح و شرح ابیات

۱- مقدمه

شبرنگ نامه، از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، با زبانی فخیم و استوار در ۲۸۷۷ بیت سروده شده است. نویسنده در این اثر، کین خواهی شبرنگ، پور دیو سپید از خاندان رستم را به خوبی به تصویر می‌کشد. نشانه‌هایی وجود دارد که تأیید می‌کند شبرنگ نامه و فرامرزنه کوچک از یک سراینده است؛ زیرا هم در کهن‌ترین نسخه شبرنگ نامه، متن

فرامرزننامه کوچک آمده و هم در هر دو منظومه اشاره شده است که منبع منثور آنها، نامه خسروان آزادسرو بوده است. همچنین فرامرزننامه کوچک تنها متنی است که به دو رویداد مهم شبرنگ‌نامه یعنی کشته‌شدن فراسان دیو و اسارت فراهان دیو اشاره می‌کند (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: سی و دو). غفوری نیز این موضوع را بعید نمی‌داند که سراینده هر دو منظومه یک شخص باشد (غفوری، ۱۳۹۵: ۵۶-۵۸)؛ چنانکه نخستین بار دوپلوا شبرنگ‌نامه را بخشی از فرامرزننامه دانست. غفوری افزون‌بر بیان نکته‌های یادشده، به این موضوع‌ها نیز توجه دارد که قهرمان اصلی شبرنگ‌نامه فرامرز است نه رستم و تنها فرامرز می‌تواند گرز شبرنگ را که رستم به میان یلان ایرانی انداخته بود، بالای سر برد. البته ابوالفضل خطیبی با مقایسه سبک و زبان دو منظومه، آنها را از دو سراینده مختلف می‌داند (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: سی و پنج).

اکبر نحوی در مقاله‌ای مفصل با استناد به ابیاتی از فرامرزننامه کوچک این موضوع را تبیین می‌کند که این منظومه از رفیع‌الدین مرزبان فارسی، شاعر سده ششم است که حدود سال ۵۵۵ این منظومه را سرود (نحوی، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۳۶)؛ اما درباره سراینده و زمان سرایش شبرنگ‌نامه هنوز چند و چون بسیاری مطرح است. خطیبی معتقد است خواجه شاهرمانه‌خوان کراتی در سده دهم منظومه سام‌نامه را از روی منظومه همای و همایون خواجه کرمانی ساخت و سپس اشعاری درباره سام از خود یا شاعر دیگری به آن افزود؛ بنابراین او بر آن است که این شخص دو منظومه شبرنگ‌نامه و فرامرزننامه کوچک را که گویا هر دو در سده ششم سروده شده، به خود نسبت داده است (خطیبی، ۱۳۹۵: ۵۵-۹۸). صفا نیز این منظومه را متعلق به سده ششم و پیش از حمله مغول می‌داند (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۳).

در مجموع شبرنگ‌نامه منظومه درخور توجهی است که در برخی از طومارهای نقالی نیز روایاتی از آن آمده (وان دن برگ و خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۰۵۸-۱۰۶۲) و چنانکه خطیبی یادآور شده است، هم از نظر کهنگی زبانی و هم از نظر نمود انواع دیوها در این منظومه، درخور توجه است (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: چهل و هفت).

۱-۱ خلاصه شبرنگ‌نامه

پس از کشته‌شدن دیو سپید، زنی ماهیار یا مهیار نام از تبار شاه مازندران از دیو سپید در مشکویش باردار بود. اولاد دربی کشتن این زن برآمد؛ اما مهیار به غاری پناه برد. پس از مدتی شبرنگ از او زاده شد. شبرنگ با آگاه‌شدن از اینکه رستم پدرش را کشته است، در پی کین‌خواهی از ایرانیان برآمد. او ابتدا اولاد را کشت و چون خود فرهمند نبود، مادرش مهیار بر تخت سلطنت مازندران نشست. شبرنگ بنابر فرمان مادر برای کین‌خواهی روانه ایران شد. کاووس، شاه ایران، رستم را به یاری طلبید و بعد از جنگ و گریزهای بسیار، سرانجام شبرنگ به توران گریخت تا با سپاهی از هند و چین دوباره رویاروی ایرانیان قرار گیرد. در این میان مهیار، مادر شبرنگ به دست ایرانیان اسیر شد و بهرام گودرز به او دل داد و او را به زنی گرفت.

۲-۱ پیشینه پژوهش

درباره شبرنگ‌نامه آثار چندانی منتشر نشده است. نخستین بار شارل ریو ضمن معرفی نسخه‌ای از شاهنامه در موزه بریتانیا، یادآور شد که در ادامه این نسخه، داستان شبرنگ و چند منظومه حماسی دیگر وجود دارد. سپس صفا برپایه آنچه ریو آورده بود، این منظومه را در چند سطر معرفی کرد و سرانجام گابریله وان دن برگ هم به‌طور گسترده در دو مقاله این منظومه را بررسی و سه نسخه دیگر از این منظومه و برخی روایات دیگر آن را در طومارهای نقالی معرفی کرد (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: بیست و دو).

در تحلیل این منظومه، نخستین بار گابریله وان دن برگ دو مقاله درباره شبرنگ‌نامه نوشت که با همکاری ابوالفضل

خطيبى، خلاصه آنها در مقاله «شبرنگ‌نامه» در *دانشنامه زبان و ادبيات فارسى منتشر شد* (وان دن برگ، خطيبى، ۱۳۹۰: ۱۰۵۵-۱۰۶۴). اين مقاله معرفى کوتاه شبرنگ‌نامه و بررسى روايات عامه آن در طومارهاى نقالى است. خطيبى نيز در مقاله‌اى با عنوان «سرقت ادبى سه منظومه پهلوانى در قرن دهم: فرامرزنه كوچك، شبرنگ‌نامه و سام‌نامه»، به اين نکته مهم اشاره كرد كه خواجه شهنامه‌خوان كراتى در سده دهم، اين سه منظومه را به نام خود كرده است (خطيبى، ۱۳۹۵: ۵۵-۶۸). غفورى نيز در مقاله‌اى با عنوان «شبرنگ‌نامه و بررسى ويژگى‌هاى اساطيرى و ادبى آن» برخى زواياى اين منظومه را تحليل كرده است. (غفورى، ۱۳۹۵: ۵۳-۷۳). سجاد آيدنلو نيز در مقاله‌اى با عنوان «نقد و تحليل تصحيح شبرنگ‌نامه، داستان رستم و پسر ديو سپيد» ضمن معرفى شبرنگ‌نامه، پيشنهادهائى را درباره نويش و ضبط برخى از ابيات اين منظومه يادآور شده است (آيدنلو، ۱۳۹۷: ۱-۲۹). آيدنلو در مقاله ديگرى نيز با عنوان «جام‌هاى ويژه چند شخصيت داستانى و تاريخى در متون ايرانى»، اشاره‌اى به يكى از ابيات شبرنگ‌نامه داشته است (همان، ۱۳۹۶: ۱۱).

بديهى است در اين جستار، بيت‌هاى غير از آنچه در آثار يادشده و اكاوى شده است، بررسى و نقد مى‌شود. گفتنى است بنياد اين پژوهش برپايه متن شبرنگ‌نامه ويراسته ابوالفضل خطيبى و گابريله وان دن برگ است.

۲- نقد و بررسى

پيشتر ابوالفضل خطيبى در کنار خالقي مطلق و اميدسالار در تصحيح متن منقح شاهنامه سهيم بوده است. او به پشتوانه آن تجربه موفق، در کنار گابريله وان دن برگ، شاهنامه‌پژوه دانشگاه ليدن، شبرنگ‌نامه را به شكل بسيار علمى و نگارين تصحيح كرده است. آنان در اين تصحيح، هم نسخه‌بدل‌ها را در پاورقى آورده‌اند و هم هر جا چاره‌اى نبوده است با تصحيح قياسى كوشيده‌اند ابيات نابسامان را تا حد ممكن سامان بخشند. همچنين در پايان با آوردن لغات و تركيبات برگزيده و نمايه، كار را بر پژوهشگران ادب حماسى آسان كرده‌اند؛ ضمن آنكه مقدمه فاضلانه ابوالفضل خطيبى بر شبرنگ‌نامه نيز بر شكوه كار ايشان افزوده است. البته بديهى است كه در هر كار پژوهشى گاهى ممكن است لغزش‌هاى پيش آيد و چه بسا نقد و بررسى اين لغزش‌ها به پيراسته‌تر شدن متن نهايى شبرنگ‌نامه مى‌انجامد؛ برخى از نکته‌ها رويكرد استحصانى دارد و ديده‌گاه مصححان در اين ابيات، نادرست نيست. در ذيل به برخى از اين پيشنهاده‌ها اشاره مى‌شود.

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| چنين نامور كشور گلستان | بگويد من از بوم زابلستان |
| چنين گويد آن نابكار نوبه‌نو | برآرم ز بيخ و بكارم به خو |

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۳۷)

آيدنلو ضمن درست دانستن نويش «خو» يادآور مى‌شود كه ضبط «جو» نيز نادرست نيست (آيدنلو، ۱۳۹۷: ۱۵)؛ اما به نظر نگارنده، تنها نويش درست واژه در بيت منظور، «جو» است نه «خو»؛ آيدنلو يادآور مى‌شود كه «خو» به معناى علف هرز، واژه‌اى شاهنامه‌اى است (همان)؛ اما بايد توجه داشت كه تركيب «به خو كاشتن» معناى درخورى ندارد و بديهى است علف هرز، گياهِ خودرو و ناسودمند است؛ بنابراين آن را نمى‌كارند. در واقع مراد شبرنگ اين است كه زابلستان را به كين پدر با خاك يكسان خواهد كرد و به تعبير امروزي آن را شخم خواهد زد و در آن به كشاورزى و كاشت «جو» مى‌پردازد؛ بنابراين چنانكه در هر پنج نسخه شبرنگ‌نامه نيز آمده، نويش «جو» درست است و به تصحيح قياسى نيازى نبوده است. نگارنده افزون بر مثال‌هاى آيدنلو در تأييد نويش «جو» (همان)، به نمونه ديگرى نيز در تاريخ جهانگشاي جوينى در

تأیید ضبط «جو» اشاره می‌کند؛ بدیهی است وقتی سخن از کشت و زراعت در ویرانه‌های یک شهر است، مراد علف هرز نیست و یکی از محصولات کشاورزی است؛ برای مثال در عهد مغول چون نیشابوریان، تغاجار، داماد چنگیزخان را کشتند، «تمامت خلق را که مانده بودند از زن و مرد به صحرا راندند و به کینه تغاجار فرمان شده بود تا شهر از خرابی چنان کنند که در آنجا زراعت توان کرد و تا سگ و گربه آن را به قصاص نگذارند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

مگر کین ارزنگ دیو سترگ بخواهیم ازین سگزی ناامید
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۰۱۵)

ضبط «ناامید» در این بیت درست نمی‌نماید؛ زیرا این بیت در بافتی آمده است که شبرنگ و فراهان در اوج درماندگی هستند، به‌ناچار دست یاری به‌سوی فراسان دراز می‌کنند و رستم در اوج کام‌روایی است:

چو دیو گران شد سوی خیمه باز دو بهره نبند لشکر سرفراز
چه کشته چه افکنده بر دشت خوار بیچید از آن دیو مردارخوار
نه کهماز یل بد نه جنگی بهور نه مرد و نه ساز و نه تیغ و نه بور
به هر جا دلیری همه کشته دید زمین را به مرجان بر آغشته دید...
(همان: ۹۷)

از این رو نویسنش «ناامید» در اینجا هیچ جایگاهی ندارد و به نظر می‌رسد که ضبط «باامید» درست‌تر باشد یا «بدامید» که در یکی از نسخه‌ها آمده است.

به هر سودم باد و کوپال بود فتاده سر و گردن و یال بود
(همان: ۱۲۸)

به نظر می‌رسد «باد کوپال» درست‌تر باشد؛ به این معنا که کوپال چنان محکم بر سر و گردن و یال یلان فرود می‌آید که به‌سبب آن و با شکافتن هوا، گویی زوزه باد به گوش می‌رسد؛ چنانکه در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار نیز «باد گرز» به کار رفته است:

«کجا دیده‌ای رزم جنگاوران کجا یافتی باد گرز گران»

البته ممکن است ضبط فعلی بیت هم درست باشد؛ به شرطی که «واو» معادل کسره گرفته شود؛ چنانکه گویا گاهی در شاهنامه نیز این نکته نمود یافته است:

اگر یادگار است ازو ماه و مهر بکوش و به رنج ایچ منمای چهر
(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۱: ۸۹)

جوینی در همین راستا معتقد است که «واو در ماه و مهر به‌جای کسره اضافه می‌باشد که خاص یک حوزه جغرافیایی بوده و در نسخه فلورانس و لنینگراد کراراً دیده شده است» (همان، ۱۳۹۱: ج ۱: ۳۸۹).

چو وسمه به دندان سوفار زد به پیشانی دیو خونخوار زد
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۱۷)

تصحیح‌کنندگان درباره این بیت گفته‌اند که «در شبرنگ‌نامه بیت‌هایی هم هست که به گمان ما در برخی واژه‌های آن

تصحيف رخ داده است، ولى ما نتوانستيم صورت اصلى را بياييم» (همان: هفتاد و سه). البته به نظر مى‌رسد معنای بيت روشن است و تصحيفى رخ نداده است؛ زيرا رسم به وسمه کشيدن ابرو براى مردان نيز در عهد قديم رايج بوده است: وقتى قراخان کمان را تا آخرين حد کشيد، طورى که ته تير (دندان سوفار) با ابروى او (وسمه به علاقه مجاورت در معنای ابرو) مماس شد، تير را پرتاب کرد و بر پيشانى ديو غوچى زد.

ز خون بسته بر ديو جنگى نگار ز کلک دليبران خنجر گذار

(همان: ۱۴۸)

آيدنلو باتوجه به ضبط «سوار» در نسخه «آ»، دور نمى‌داند که «نگار» در اصل «سوار» به معنای ياره و زيور بوده باشد که به سبب دشواری در نسخه «ل»، «سوار» خوانده شده و در نسخه‌هاى ديگر به نگار تبديل شده است (آيدنلو، ۱۳۹۷: ۲۲). «سوار» واژه‌اى کهن است؛ اما به نظر نگارنده در اين بيت، «کلک» به جای «سوار» بيشتر با «نگار» به معنای «نقش و نگار» مناسبت دارد و نويسش «نگار» ارجح است؛ ضمن آنکه «نگار» نيز واژه‌اى شاهنامه‌اى و کهن است.

چو مرغان به بهرام يل خو گرفت بدو شاد گشت و بدو بو گرفت

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۳۷)

اين بيت نيز از جمله ابیاتی است که تصحيح‌کنندگان معتقدند تصحيفى در آن رخ داده و نتوانسته‌اند صورت اصلى را بيايند (همان: هفتاد و سه). به نظر مى‌رسد همان ضبط نسخه اساس (به بهرام آن گور چون خو گرفت) صحيح باشد و نيازى به گنجاندن نسخه‌بدل‌ها در متن نبوده است. اگر ضبط يادشده را که در نسخه اساس آمده در نظر بگيريم، معنای بيت روشن است و گور استعاره از مهيار، بانوى بهرام گودرز است؛ چنانکه در شاهنامه نيز گور در معنای شکار و به طور پنهانى در معنای معشوق (گردآفريد) آمده است:

نيامد به دمام بسان تو گور ز چنگم ره‌اى مياى مشور

(فردوسى، ۱۳۸۹، د ۲: ۱۳۴)

با طرح يك نکته اين موضوع بيشتر قوت مى‌گيرد؛ چنانکه تصحيح‌کنندگان خود يادآور شده‌اند، يکى از الگوهاى مهم براى سرآينده شبرنگ‌نامه، ساختار داستان رستم و سهراب بوده است (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: پنجاه و هشت) و از اين روى همانطور که در داستان رستم و سهراب به طور ضمنى گردآفريد به گور تشبيه شده است، در شبرنگ‌نامه نيز شگرف نخواهد بود که گور استعاره از مهيار باشد. ازسوى ديگر اگر ضبط کنونى بيت (چو مرغان به بهرام يل خو گرفت) که در نسخه‌بدل‌ها آمده است در نظر گرفته شود، باز به نظر مى‌رسد معنا روشن است و نيازى به «مرغل يا مرغول» خواندن «مرغان» (همان: هفتاد و چهار) نيست؛ به‌ويژه که در شبرنگ‌نامه هيچ‌جا اشاره نشده که موهاى مهيار مجعد بوده است: مهيار که شاه مازندران بود و براى خود کبکبه و دبدبه و کرّ و فرّى داشت، حال از روى ناچارى، چونان مرغى اهلى با بهرام خو گرفته بود.

زمين و گيا گشت چون لعل پاک عقيقش همه سنگ و مرجانش خاک

(همان: ۹۶)

باتوجه به واژه‌هاى «لعل، عقيق، سنگ و مرجان» در بيت، چنين به نظر مى‌رسد که همان ضبط «زمرّد» در نسخه

اساس درست باشد و نیازی به تصحیح قیاسی آن به «زمین» نیست؛ زیرا زمرد، هم با دیگر واژه‌های بیت (لعل، عقیق، سنگ، مرجان) تناسب بیشتری دارد و هم «زمرّدگیا»، معنایی روشن دارد: گیاهان سبز مانند زمرد به سبب خون کشته‌ها، سرخ و لعل‌پوش شد. البته آیدنلو معتقد است باتوجه به ضبط دیگر نسخه‌ها «شاید صورت اصلی «ز مرده گیا گشت چون لعل پاک» باشد، یعنی: از خون مردگان «کشتگان پیکار» گیاهان مانند لعل کاملاً سرخ شده بود» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۱) که آن هم درخور تأمل است.

که پویند از ایدر چو باد بهار به مازندران کشور ماهیار

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۸۳)

در این بیت «باد بهار» مشبه به برای بیان سرعت و تعجیل است که همین موضوع در بیت ۲۱۵۴ نیز دیده می‌شود؛ اما برپایه جستجوی نگارنده، باد بهار در هیچ متنی مشبه به برای تعجیل و سرعت نبوده است؛ بلکه «ابر بهار» است که به سبب ناگاه پدیدار شدن و خوش‌درخشیدن و دولت مستعجل بودن، مشبه به برای سرعت و تعجیل قرار می‌گیرد. ابرهای بهاری ناگاه پدیدار می‌شوند و به سرعت و به شکلی رگباروار باران‌زا می‌شوند و زود از گستره آسمان ناپدید می‌شوند؛ بنابراین ضبط سه نسخه «ل، ن، م» که «ابر» آورده، درست‌تر است و جالب اینکه مشبه به واقع شدن «ابر بهار» در خود شبرنگ‌نامه نیز آمده است: «خود و نامور خویش او ده سوار/ بیامد به کردار ابر بهار» (همان: ۱۴۱) و این، تأییدی بر پیشنهاد نگارنده است؛ البته سجاد آیدنلو، برخلاف نگارنده، معتقد است چون «باد بهار» در دو بیت دیگر در جایگاه مشبه به برای بیان سرعت و تعجیل آمده، در این بیت نیز بهتر است «ابر بهار» به «باد بهار»، تغییر یابد (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۲)؛ اما چنانکه گفته شد، در حد جستجوی نگارنده، در هیچ متنی «باد بهار» مشبه به برای تعجیل و سرعت نبوده است؛ اما «ابر بهار» در گستره متون، از جمله شاهنامه که الگوی سرایش شبرنگ‌نامه بوده است، برای بیان سرعت و تعجیل بسیار در جایگاه مشبه به قرار گرفته است. در نمونه زیر ابر بهار مشبه به برای سرعت یا بارش رگباروار و سریع است:

ز کوه اندر آمد چو ابر بهار گرفته تن زال را بر کنار

... پس پشتشان رستم گرزدار دو فرسنگ برسان ابر بهار

همی گرز بارید همچون تگرگ همی چاک‌چاک آمد از خود و ترگ

... چو باد از برش تیر باران گرفت کمان را چو ابر بهاران گرفت

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۷۶؛ همان، ج ۳: ۲۹۶؛ همان، ج ۵: ۳۰)

رخ شاه و لشکر پرآزنگ شد وزو لشکری جمله دلتنگ شد

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۹۹)

در سه نسخه از جمله نسخه اساس، نویسنش «از رنگ» (از زنگ) آمده است و به همین سبب به نظر می‌رسد که به تصحیح قیاسی آن به «آزنگ» نیازی نباشد و بهتر است همان ضبط نسخه اساس و دو نسخه دیگر در نظر گرفته شود؛ با این توضیح که «رنگ»، تصحیف «زنگ» است و زنگ به معنای غم و غصه و اندوه، هم در متون کلاسیک و هم در شاهنامه نمود دارد:

از ابر بهارى بياريد نم ز روى زمين زنگ بزدود و غم
(فردوسى، ۱۳۸۹، د ۳: ۴)
وليكن تو آن كن كه فرمايمت يكى تا ز دل زنگ بزدايمت
(ابى‌الخير، ۱۳۷۷: ۶۶۹)

بنابراين معنای بیت چنین است: وقتی زنگی از اسب افتاد و بیهوش شد، سپاهیان مهيار پر از غم و غصه و دلتنگ شدند.

همه كوهه زنده پيلان درخت بياراسته سربه سر تاج و تخت
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۲۲)

مصراع نخست معنای درخوری ندارد و پیشنهاد می‌شود ضبط سه نسخه از جمله نسخه اساس (ز رخت) در نظر گرفته شود که هم مفید معناست (به معنای بار و بنه) و هم در کنار تاج و تخت در شاهنامه نیز به کار رفته است:

سپارم به تو تاج و تخت تو را همان افسر و گنج و رخت و را
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل رخت)
منوچهر و سلم جهانگیر کو میان‌گیر یک‌یک، میان‌گیر کو؟
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۳۰)

در شبرنگ‌نامه ضرب‌المثل‌های بسیاری آمده و خطیبی نیز در دیباچه کتاب به برخی از آنها اشاره کرده است (همان: شصت و سه)؛ بنابراین ممکن است ضبط نسخه اساس (میان بند و یک‌یک به بالا برو) ارجح باشد. در صورت درست‌بودن این ضبط، معنای این نویسی به این تعبیر امروزی نزدیک است که گاه در مثالی می‌گوییم: «همین را بگیر و برو بالا». حال در این بیت نیز شاعر می‌گوید از منوچهر و سلم بگیر و برو بالا (در احوال دیگر شاهان و پهلوانان پس از این دو نیز تأمل کن)، بین کدام یک اکنون زنده‌اند؛ بنابراین به این دنیا نباید دل بست. گفتنی است که همین تعبیر در جای دیگری از شبرنگ‌نامه نیز آمده است و گواهی بر تأیید این نویسی است: پدر بر پدر تا به گرشاسپ زو/ همه گرد و چست و همه شیر گو (همان: ۴۱). سجاد آیدنلو به‌درستی، نویسی درست مصراع نخست را «پدر بر پدر تا به گرشاسپ رو» دانسته که معادل تعبیر مصراع منظور است: «در برخی نسخه‌های شاهنامه پس از مرگ زو طهماسب، سرنویس و ابیاتی درباره پادشاهی گرشاسپ زو افزوده شده که پسر زو طهماسب بود. این گرشاسپ ربطی به گرشاسپ، جهان‌پهلوان نامدار و نیای رستم ندارد و از همین روی ضبط گرشاسپ زو درست نیست و باید صورت «رو» را از نسخه «م» به متن برد؛ یعنی نیاکان رستم را پدر بر پدر تا گرشاسپ بررسی کن و بین» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۷). اشکال قافیه‌ای هم که پدید می‌آید، چنانکه خطیبی خود در پیش‌گفتار یادآور شده (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: چهل و نه)، در شبرنگ‌نامه بی‌سابقه نیست.

به هامون خراميد ديو نهنگ همان گرزۀ گاوپيكر به چنگ
خروشان در آمد به سان نهنگ همان گرزۀ گاوپيكر به چنگ
(همان: ۲۲ و ۶۴)

اینکه شبرنگ، پور پتیاره دیو سپید، گرز گاوپیکر یا گاوسر در دست داشته باشد، شگرف و درخور تأمل است؛ زیرا

گرز گاوپیگر به نوعی توت‌م ایرانیان و جنگ‌افزار ویژه پهلوانان اژدرکش است: «مطابق روایات کهن ایرانی مذکور در اوستا، گرز گاوسار فریدون سلاحی خجسته و فیروزی‌بخش است که پس از او به شهریارانی دیگر چون کیخسرو و گشتاسپ رسیده است و در آینده نیز به دست سوشیانت موعود خواهد رسید تا با آن دروغ را از جهان برافکند» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). در دادستان دیننگ نیز از «گرز گاوسار» گرشاسپ سخن رفته است که در آخرالزمان بعد از بندگسلیدن ضحاک، گرشاسپ او را با گرز گاوسارش از بین می‌برد (همان: ۱۲۱). از این رو نبرد شبرنگ با گرز گاوپیگر علیه ایرانیان شگرف است؛ به‌ویژه وقتی در همین منظومه می‌بینیم گرز فرامرز، پهلوان محوری شبرنگ‌نامه نیز گاوسر است (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۰). بنابراین شاید ضبط نسخه‌ی اساس (دیوپیگر)، ارجح باشد؛ اما نکته اینجاست که رستم در جایی دیگر در شبرنگ‌نامه، «گرز گاوسر» را از چنگ شبرنگ می‌رباید و در آن بیت، گرز گاوسر در محل قافیه قرار می‌گیرد. در این بیت ضبط «دیوپیگر» به سبب اخلاص در وزن، گرهی نمی‌گشاید:

ببازید چنگ آن یل پرنهر ربود از کفش گرز گاوسر

(همان: ۶۴)

بنابراین باتوجه‌به اینکه در روند داستان، رستم گرز شبرنگ را در میان پهلوانان ایران می‌افکند تا زورآزمایی کنند و تنها فرامرز می‌تواند آن را بالای سر برد (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۸) احتمال دارد که ابتدا شبرنگ به شیوه‌ای که در متن نیامده، گرز گاوسر را از ایرانیان ربوده و سپس این گرز از رستم به فرامرز رسیده است؛ اما در هر حال گرز گاوسر یا گاوپیگر شبرنگ‌نامه یکی از شگرفی‌های این منظومه است؛ مگر اینکه ضبط نسخه‌ی اساس (دیوپیگر) را برگزینیم.

برازنده گرز گرشاسپی گسارنده جام طهماسپی

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۴۱)

برپایه جستجوی نگارنده در متون گذشته، هیچ نشانی از جام طهماسپی پیش از سده ششم (سده احتمالی سرایش شبرنگ‌نامه) یافت نشد؛ از این رو شگرف و تأمل‌برانگیز است که جام طهماسپی چه ویژگی خاصی داشته که در سده ششم چنان مشهور بوده که در شبرنگ‌نامه آمده است؟ آیدنلو معتقد است جام طهماسپی در بیت یادشده بی‌اصالت است و فقط برای قافیه‌سازی با گرز گرشاسپی به کار رفته و در معنای عام، ساغر بسیار بزرگ و شاهانه باده‌گساری است (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۱۱)؛ باتوجه‌به سبک فاخر شبرنگ‌نامه و استادی شاعر آن، دور از نظر است که جام طهماسپی فقط برای پرکردن قافیه آمده باشد. به نظر نگارنده، آنچه درباره جام طهماسپی در بیت یادشده می‌توان گفت از دو حال خارج نیست. نخست آنکه «طهماسپ» را تصحیفی از «گشتاسپ» بدانیم که جامی مشهور داشته است؛ به‌گونه‌ای که در ارداویراف‌نامه نیز از آن یاد شده است و ویراز با نوشیدن سه جام گشتاسپی به عروج دست می‌یابد: «ویراز سر و تن بشست و جامه نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد. پس بر تختی شایسته، بستری نو و پاک گسترده. بر گاه و بستر پاک نشست و درون یش و روان‌ها را به یاد آورد و خوراک خورد. پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسپی پر کردند. یک جام برای اندیشه نیک، دودیدگر برای گفتار نیک و سدیدگر برای کردار نیک به ویراز فراز دادند. او می و منگ بخورد، هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخت» (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۶: ۴۷-۴۸).

وجه دوم این است که شاید مراد از طهماسپ، شاه طهماسپ صفوی باشد. خواجوی شاهنامه‌خوان کراتی در سده دهم سه منظومه سام‌نامه، شبرنگ‌نامه و فرامرزنامه کوچک را به نام خود انتحال کرد و ابیاتی را نیز خود یا شخص

ديگرى به اين منظومه‌ها افزود؛ شايد اين شاعر در بيت يادشده با آوردن جام طهماسبى، خواسته خودشيرينى کند و با آوردن نام طهماسب در کنار گرشاسپ، از مدح خود طرفى بريند. البته اين نکته گفتنى است که شاه طهماسب اول نشان مى‌داد که مردى ديندار و پابند به تکاليف و فريض دينى است. اگرچه مذهب شيعه در زمان پدر او مذهب رسمى شد، استقرار و گسترش آن در دوره شاه تهماسب انجام گرفت (سيورى، ۱۳۸۷: ۵۷). ازسوى ديگر چندين بار از راه‌دادن مطربان به دربار و اجراى موسيقى توبه کرد که به «توبه نصح شاه طهماسب» معروف شد؛ هرچند در دوره او انواع موسيقى رايج بود (ميثمى، ۱۳۸۴: ۱۴۱-۱۴۷). نکته مهم‌تر اينکه «شاه طهماسب اول دستور داد درختان تاک را از ريشه درآورند تا اينکه كسى در ايران شراب درست نکند. اين کار مردم ايران را در زمستان براى تهيئه غذا در مضيقه قرار داد» (فلسفى، ۱۳۴۷: ۳۹). از اين رو نسبت‌دادن جامى خاص به چنين پادشاهى چندان معمول نيست؛ جز اينکه بعد از مرگ او به سبب اقتدارش، جامى به او نسبت داده شده باشد و يا مراد، شاه طهماسب دوم باشد که بيشتر، پادشاه صورى عهد صفويه بوده و در شرابخوارى و عياشى دستى داشته است.

اگر اين بيت اصيل باشد و برافزوده خواجوى شاهنامه‌خوان کراتى نباشد و «جام طهماسبى» نيز به جام شاه طهماسب صفوى اشاره داشته باشد، بايد در سرايش شبرنگ‌نامه در سده ششم ترديد کرد و آن را منظومه‌اى متعلق به سده دهم به بعد دانست؛ چنانکه آيدنلو نيز باتوجه به برخى نشانه‌ها، در تعلق اين منظومه به سده ششم ترديد دارد (آيدنلو، ۱۳۹۷: ۵-۹).

زواره فرامرز هرکس که هست درودى ده و نيز بگشاي دست

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۴۳)

يکى از معانى «دست گشادن»، آماده اقدام شدن، شروع کردن و قيام کردن است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذيل دست گشادن) و در شاهنامه نيز در همين معنا به کار رفته است:

تو گفتى دو پيل‌اند هر دو ژيان گشاده به کين دست و بسته ميان

(فردوسى، ۱۳۸۹، د ۱: ۱۴۹)

اين بيت در جايى آمده است که کیکاووس نامه‌اى به رستم و ديگر سيستانيان مى‌نويسد و از آنها در برابر شبرنگ يارى مى‌خواهد.

به نظر مى‌رسد ضبط «تيز» به جاي «نيز» در معنای «سريع و در دم» ارجح باشد؛ به اين معنى که کیکاووس به بيژن مى‌گويد بعد از سلام و احوال‌پرسى با سيستانيان، زود دست به کار شو و تعلقل منما و آنها را براى رويارويى با شبرنگ بسپح کن؛ شبيه همين مضمون در داستان رستم و سهراب در شاهنامه نيز آمده است که وقتى کیکاووس، گيو را در طلب رستم براى رويارويى با سهراب مى‌فرستد، چنين مى‌گويد:

به گيو آن زمان گفت برسان دود عنان تگاور بيايد بسود

نبايد چو نزديک رستم شوى به زاول بمانى و گر بغنوى

اگر شب رسى روز را بازگرد بگويش که تنگ اندر آمد نبرد

(همان، د ۲:)

جهانى شهبان و کشاورز را بياورده پيموده اين مرز را (؟)

یکی زابلی را دهم خنجری چو آهو براند چنین لشکری

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۵)

مصححان بیت نخست را از جمله ابیات مبهمی دانسته‌اند که به سبب تصحیف برخی واژه‌ها، معنای مفید فایده‌ای از آن بر نمی‌آید و دستیابی به اصل آن نیز ممکن نیست؛ اما با توجه به فضای حاکم بر بیت، ضبط کنونی دارای معناست: رستم به شبرنگ می‌گوید لشکری از کشاورزان و شبانان آورده‌ای و این مرز را پیموده‌اند؛ من این لشکر را با یک زابلی شکست خواهم داد و چون گله آهوئی به عقب خواهم راند؛ همچنین ضبط نسخه «م» نیز درخور تأمل است که «بیهوده» را به جای «پیموده» ثبت کرده است و مصححان البته آن را با تردید، تصحیف «پیموده» دانسته‌اند؛ در حالی که «بیهوده»، نسبت به «پیموده» ارجح است: لشکری که بیهوده اینجا کشانیده‌ای با یک زابلی شکست خواهم داد.

که رزمی شد امروز و یک گرد خاست که تا در جهان در زمین مرد خواست

(همان: ۷۶)

سجاد آیدنلو معتقد است نویسش «گرد» در مصراع نخست بیت یادشده، نادرست است و باید این واژه را «گرد/Gard» خواند؛ زیرا «در بیت بعد هم سخن از رزم است نه یل/گرد و این هم نشان می‌دهد که در بیت مذکور باید «گرد خاستن: بلندشدن غبار جنگ» باشد» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۰)؛ اما به نظر می‌رسد که همان نویسش «گرد» درست است؛ زیرا هم در ابیات سپسین و هم در ابیات پیشین، سخن از پدیدارشدن ناگهانی دیوی گرد و پهلوان «سیه‌دیو» است که با یورش به سپاه ایران، موازنه جنگ را به هم می‌زند و یلان ایرانی شکست می‌خورند؛ چنانکه بنابر ابیات قبل از بیت منظور، با یورش سیه‌دیو به سپاه ایران، تنها فرامرز از پس او برمی‌آید و فریبرز می‌گریزد:

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| وزان سو سیه‌دیو کو را نیافت | سراسیمه شد سوی ایران شتافت |
| به نیزه یکی حمله برد آن دلیر | بسی گرد مرد اندر آورد زیر |
| فرامرز یل گرزّه گاوسر | کشید و بیامد پر از خون جگر |
| برآورد با او یکی رستخیز | فریبرز را گفت کایدر گریز |
| فریبرز از آن یل به جان رسته شد | همه لشکر از وی جگرخسته شد |

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۸۲۵، ۸۲۴، ۸۴۹)

در بیت ۹۰۲ نیز رستم آشکارا سخن از یک «گرد» به میان می‌کشد و به فریبرز می‌گوید:

که چون رستی از چنگ آن زنده پیل کجا موج دارد چو دریای نیل

در دو بیت بعد از بیت بحث‌شده نیز فریبرز پدیدار شدن ناگهانی آن «گرد» را چنین برای رستم گزارش می‌دهد:

نخستین از آن بد کس آگه نبود به نیزه زین یک دو کس را ربود

نکته دیگر اینکه شکل درست «خواست» در پایان مصراع دوم نیز «خواست» است که شاید به سبب ویژگی سبکی

شبرنگ‌نامه به شکل «خواست» نوشته شده است؛ چنانکه اغلب «خرد» به شکل «خورد» نوشته می‌شود؛ بنابراین دو بیت با

اين مضمون موقوف‌المعاني است: امروز گرد و يلى (سيه‌ديو) پديدار شد كه از وقتى در جهان پهلوانان و مردان به پا خاسته‌اند، كسى چنين نبردى را به ياد نمى‌آورد و تنها فرامرز يل از پس او برآمد.

من اين ديو را سر به غاز آورم يكي سر برم پس دو باز آورم
(شبرنگ نامه، ۱۳۹۵: ۱۰۹)

مصححان «برم» را خوانش صحيح اين واژه دانسته‌اند؛ اما «برم»، خوانشى ارجح و سراسرتر است. بيژن به رستم مى‌گويد من با ديو كار مى‌جنگم و او را شكست مى‌دهم؛ به اين ترتيب يك سر مى‌برم (سر خودم) و با دو سر (سر خودم و سر ديو كار) بر مى‌گردم.

چو مى‌تابد از هر كسى فرهى بر انديشه بد چرا دل نهى
(همان: ۱۱۱)

مصراع نخست، با ضبط كنونى با توجه به جايگاه فره پهلوانى، معنابى درخور ندارد؛ زيرا چنين نيست كه هر كسى فره پهلوانى داشته باشد. بنابر اين چنانكه در نسخه «م»، «مى‌نابد» آمده است و در نسخه «ب» نيز - چنانكه مصححان، خود يادآور شده‌اند - مى‌توان «مى‌نابد» خواند، اين نويسش ارجح است. وقتى گيو به سبب رويارويى پورش با شبرنگ، دل‌نگران است و نزد رستم شكوه مى‌كند، رستم به او مى‌گويد هر پهلوانى مانند بيژن نيست كه فره پهلوانى داشته باشد؛ بنابر اين به خود بيم راه مده؛ زيرا بيژن با فره پهلوانيش از پس ديو كار برخوهد آمد. اين سخن رستم درباره بيژن شايد از آن روى باشد كه بيژن نوه اوست و در شبرنگ نامه نيز به اين امر اشاره شده است (همان: ۲۲۹). همچنين چون يكي از فره‌هاى جمشيد، فره پهلوانى و جنگاورى بود كه پس از منى كردنش به گرشاسپ پيوست (يشت‌ها، ۱۳۷۷: يشت ۱۹، بند ۳۴؛ روايت پهلوى، فصل ۳۱، بند ۸-۱۰)؛ شايد چنين باور داشته‌اند كه اين فره از بانوگشسپ به بيژن نيز منتقل شده است.

كسى شد به سوى فرامرز چست كه جيحون خونابگه را بشست
(شبرنگ نامه، ۱۳۹۵: ۱۲۹)

مصراع دوم معنابى درخورى ندارد و اينكه جيحون، خوناب‌گاه را شسته باشد، رساننده مقصود نيست. مفهوم كلّى مصراع اين است كه جوى خون به راه افتاد. از اين رو چنانكه در نسخه «ن»، آمده «به خون آبگه» ضبط ارجح است؛ يعنى به فرامرز خبر مى‌دهند كه چنان كشت و كشتارى به راه افتاده كه جيحون لبريز از خوناب يا خون، مواج شده است؛ به گونه‌اى كه حتى كوه را با خود شسته و برده است؛ به عبارت ديگر چنان جوى خونى جارى شده كه حتى كوه‌ها را كنده و با خود برده است. همچنين ضبط نسخه «ب و م» به صورت «ز خون رزمگه» درخور تأمل است و با اين ضبط نيز معنا روشن خواهد بود؛ هرچند ضبط پيشين دشوارتر و صحيح‌تر است.

پى گرگ آشفته دارى به چنگ شتابان رسيدى گر آرى درنگ

زمانت سرآرم به زودی نه دیر هم‌اکنون بینی دم و پنج شیر
(همان: ۱۶۱)

«پی به چنگ داشتن» معنای مفیدی ندارد و به نظر می‌رسد «چنگ» تصحیف «جنگ» باشد؛ چنانکه در نسخه «ن» نیز «جنگ» آمده است: شبرنگ در حال گریز بود؛ وقتی فرامرز و و گیو را در پی خود می‌بیند، به فرامرز می‌گوید تو که در پی یک گرگ در حال گریز و آشفته مانند من، به جنگ رو آورده‌ای و از تعقیب من دست برنمی‌داری، اگر درنگ آوری، زود زمانت را سر خواهم آورد.

فروبرده یال و برآورده شور جگر خون شده بر دهن کرده زور
(همان: ۱۷۱)

مصراع دوم اگر مفید این معنا باشد که از شدت جنگ، نزدیک بود جگرش از دهانش بیرون زند، تعبیری امروزی می‌نماید؛ بنابراین به نظر می‌رسد ضبط نسخه اساس (جگر خون شد از بس که کردند زور)، موجه‌تر باشد.

کیان را بهین رای و فرهنگ دان ز مردی کیی نیمه نیرنگ دان (؟)
(همان: ۱۸۶)

این بیت نیز از جمله ابیاتی است که مصححان با تردید، مصراع دوم آن را ضبط کرده و گمان برده‌اند که تصحیفی در آن رخ داده است؛ اما گویا «کیی»، تصحیف «یکی» است؛ چنانکه در نسخه «ن» نیز «یکی» آمده است و در این صورت معنا روشن خواهد بود: رستم به فرامرز می‌گوید جنگ تنها به نیروی بازو نیست و یک نیمه از مردانگی، براساس اصل «الحرب خدعه»، توسل به چاره‌گری و نیرنگ است. شاید در نگاه نخست سفارش رستم به فرامرز برای توسل به تدبیر و چاره‌گری در جنگ، ناجوانمردانه پنداشته شود؛ اما باید دانست که خود رستم نیز در شاهنامه، بیش از آنکه به نیروی بازو متکی باشد، با چاره‌گری و توسل به نیرنگ، دشمن را تباہ می‌کند (رضایی‌دشت‌ارژنه، ۱۳۹۲: ۹۸-۱۲۸)؛ زیرا «قانون جنگ، قانون دیگری است و با معیارهای اخلاق دینی به معنای جاری کلمه ربطی ندارد. از آنجا که فونکسیون جنگ، فونکسیون از امر شهریاری است، پس شهریاری سپهر مستقلی است که منطق و اخلاق خاص خود را دارد» (پرهام، ۱۳۸۱: ۱۴۱-۱۳۹) و جالب است که فردوسی نیز آشکارا قاموس جنگ را از قاموس اخلاق و دین مجزا می‌داند:

چو هم‌ره کنی جنگ را با خرد دلیرت ز جنگ‌اوران نشمرد
خرد را و دین را رهی دیگر است سخن‌های نیکو به بند اندر است
(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۲: ۱۰۳)
رهی گردم و زاغ بر سر کشم نه گردی نه مردی گو و سرکشم
(شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۹۳)

تصحیح‌کنندگان با تردید، «زاغ بر سر کشیدن» را پوشش سر به رنگ سیاه دانسته‌اند که زنان بر سر می‌انداختند (همان: ۲۴۲)؛ اما برپایه جست‌وجوی نگارنده در متون گذشته، جایی این نکته دیده نشد که رهی شدن زنان مستلزم سرانداز سیاه بر سر کردن باشد؛ بنابراین به سبب آنکه فضا، حماسی است و با توجه به مصراع دوم بیت، گویا در اینجا مراد از «زاغ»، گوشه کمان است و «زاغ بر سر کشیدن» شاید مفید معنای «کمان را کنار گذاشتن» باشد: مهیار به‌درو (فرامرز) را می‌گوید که زین پس گردی و دلاوری و سرکشی و کمان را کنار می‌گذارم و به بندگی کیکاووس دست می‌یازم.

۱-۲ ادب عامه

در شیرنگ‌نامه گاهی ابیاتی دیده می‌شود که رنگ و بوی ادب عامه دارد و گویا تحت تأثیر هنر نقالی به این منظومه راه یافته است؛ چنانکه دیو ژوش، جنگ‌افزاری از استخوان گران بر دوش دارد، از فعل «رد کردن» استفاده می‌شود، گاه پهلوانی پایش می‌شکند، گاه حریف چون خیار از نیمه، دو نصف می‌شود، گاه غولی شش دست، سلسله‌جنبان حماسه است و گاه به خاک مرده سوگند می‌خورند و گرز پهلوان گاه ششصد من است؛ موضوعاتی که در حماسه ملی ایران دیده نمی‌شود:

| | |
|--------------------------------|--|
| بـرون آمـد از قـلب مازنـدران | نهاده به دوش استخوان گران (همان: ۱۱۸) |
| تو خوش باش و بنشین و دل بد مکن | سپاهت گزین است کس رد مکن (همان: ۱۲۱) |
| بر آورد و زد بر زمیـنش چـنان | که یک پای او خورد گشت استخوان (همان: ۱۲۷) |
| بزد گیو گیو تیغ زهر آبدار | به دو نیمه شد پیکرش چون خیار (همان: ۱۷۵) |
| یکی غول شش سر و راهم نبرد | سر و دوش او سرخ و رخساره زرد (همان: ۱۷۴) |
| به خاک قباد و به تابوت سام | که فردا نگیرم ز ابرش لگام (همان: ۲۰۸) |
| ز ششصد من افزون عمود گران | بدین گرز بگرفته مازندران (همان: ۷۸) |

۲-۲ ابهام‌های شیرنگ‌نامه

گاهی در شیرنگ‌نامه مطالبی بیان شده است که در متون دیگر حماسی دیده نمی‌شود. برخی از این مطالب شاید برای نخستین بار در این منظومه مطرح شده باشد. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱-۲-۲ روین‌تنی فربرز

برپایه اطلاعات نگارنده، اشاره به روین‌تنی فربرز تنها در شیرنگ‌نامه آمده است:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| چو گـسـتـهم و رهام چـون بیژنـا | زرسـپ و فریـبرز روینـتـنا |
| | (همان: ۱۰۲) |

۲-۲-۲ چشم خروس

تا آنجا که نگارنده می‌داند، چشم خروس در متون کلاسیک معمولاً برای امور مثبت و خوشایند، مشابه قرار می‌گیرد؛ اما در شیرنگ‌نامه وجهی منفی دارد و سرخی رخ جنگیان از ترس جنگ، به چشم خروس تشبیه شده است:

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| برآمد از ایران‌سپه نای و کوس | رخ جنگیان شد چو چشم خروس |
| | (همان: ۱۰۳) |

۲-۲-۳ ابیات مبهم

برخی از ابیات شبرنگ‌نامه نامفهوم است. این موضوع یا به سبب تصحیف برخی از واژه‌هاست و یا کمی بضاعت نگارنده مانع از این شد که به مفهوم روشن و درخوری از این ابیات دست یابد. بنابراین در ادامه این ابیات پیش روی خوانندگان قرار می‌گیرد تا علاقه‌مندان به متون حماسی با دقت بیشتر، گره از فروستگی‌های این ابیات بگشایند.

تو را مدعی بار بگرفته تیز فروخته بی‌آگه از رستخیز
(همان: ۲)

ز خرداد چون روز نیمی گذشت ز مهتاب اگر بود سیمی گذشت
(همان: ۳۴)

سوی چشمه‌ساران کشیدند علم چو آتش کشیدند خوان را ز نم
(همان: ۹۱)

من او را پوشم به دیبای زرد نه‌م بر رخش نقطه لاجورد
شما را سزاوار دیبای زرد نهادن به رخ نقطه لاجورد
(همان: ۱۰۵ و ۲۰۶)

یکایک ز میدان نمودند پشت که پیغاره نبود سنان را به مشت
(همان: ۲۰۲)

۳- نتیجه‌گیری

شبرنگ‌نامه تنها منظومه پهلوانی بعد از شاهنامه است که به توصیف کین‌خواهی شبرنگ، پور دیو سپید، از رستم و ایرانیان پرداخته است. این منظومه را که احتمالاً در سده ششم سروده شده است، اخیراً ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ به شکلی عالمانه تصحیح کرده‌اند؛ اما نگارنده با واکاوی این منظومه دریافت که با وجود وسواس علمی و دقت نظر مصححان محترم، در ضبط و نویسش برخی از ابیات این منظومه لغزش‌ها یا کاستی‌های راه یافته است که با مراجعه به نسخه‌بدل‌ها و منابع مرتبط کوشش شد ضبط ارجح‌تری از این ابیات پیش روی خواننده قرار گیرد.

منابع

- ۱- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۷). «نقد و تحلیل تصحیح شبرنگ‌نامه، داستان رستم و پسر دیو سپید»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هیجدهم، شماره ۲، ۱-۲۹.
- ۲- ----- (۱۳۹۶). «جام‌های ویژه چند شخصیت داستانی و تاریخی در متون ایرانی»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۷، شماره ۱، ۱-۱۴.
- ۳- ابی‌الخیر، حکیم ایران‌شان (۱۳۷۷). کوشنامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- ۴- ارداویراف‌نامه (۱۳۸۶). به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: معین، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- ۵- وان دن برگ، گابریله؛ خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «شبرنگ‌نامه»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۰۵۵-۱۰۶۴.

- ۶- پرهام، باقر (۱۳۸۱). «مبانى و کارکردهاى شهريارى در شاهنامه و اهميت آنها در سنجش خرد سياسى»، در *تن پهلوان و روان خردمند* (پژوهش‌هاى تازه در شاهنامه)، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران: طرح نو، ۱۴۹-۱۲۰.
- ۷- جوينى، عظاملك بن محمد (۱۳۸۵). *تاريخ جهانگشاي جوينى*، به کوشش حبيب‌الله عباسى و ايرج مهرکى، تهران: زوار.
- ۸- خطيبى، ابوالفضل (۱۳۹۵). «سرقى ادبى سه منظومه پهلوانى در قرن دهم: فرامرزنامه کوچک، شبرنگ‌نامه و سام‌نامه»، پژوهش‌هاى ايران‌شناسى، سال ۶، شماره ۱، ۶۸-۵۵.
- ۹- دهخدا، على اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، زير نظر دکتر محمد معين و دکتر سيد جعفر شهيدى، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- رضايى دشت‌ارژنه، محمود (۱۳۹۲). *شکوه خرد در شاهنامه فردوسى*، تهران: علمى و فرهنگى.
- ۱۱- *روايت پهلوى* (۱۳۶۷). ترجمه مهشيد ميرفخرابى، تهران: مطالعات و تحقيقات فرهنگى.
- ۱۲- سرکاراتى، بهمن (۱۳۸۵). *سايه‌هاى شکارشده*، تهران: طهورى.
- ۱۳- سيورى، راجر (۱۳۸۷). *ايران عصر صفوى*، ترجمه کامبيز عزيزى، تهران: مرکز.
- ۱۴- شبرنگ‌نامه (۱۳۹۵). به کوشش ابوالفضل خطيبى و گابريله وان دن برگ، تهران: سخن.
- ۱۵- صفا، ذبيح‌الله (۱۳۵۲). *حماسه‌سرايى در ايران*، تهران: اميرکبير.
- ۱۶- غفورى، رضا (۱۳۹۵). «شبرنگ‌نامه و بررسى ويژگى‌هاى اساطيرى و ادبى آن»، *آينه ميراث*، شماره ۵۹، ۷۳-۵۳.
- ۱۷- فردوسى، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقي مطلق، تهران: دايره‌المعارف اسلامى.
- ۱۸- ----- (۱۳۹۱). *شاهنامه*، به کوشش عزيزالله جوينى، تهران: دانشگاه تهران
- ۱۹- فلسفى، نصرالله (۱۳۴۷). *زندگاني شاه عباس اول*، تهران: نگاه.
- نحوى، اکبر (۱۳۸۱). «ملاحظاتى درباره فرامرزنامه و سراينده آن»، *مجله دانشکده ادبيات و علوم انساني دانشگاه تهران*، شماره ۱۶۴، ۱۱۹-۱۲۶.
- ۲۰- ميثمى، حسين (۱۳۸۴). «نگاهى به موسيقى دوره صفويه»، *گلستان هنر*، شماره ۲، ۱۴۱-۱۴۷.
- ۲۱- *يشت‌ها* (۱۳۷۷)، به کوشش ابراهيم پورداوود، تهران: اساطير.

